

متعه طلاق در مذاهب فقهی اسلامی

مرتضی رحیمی،^۱ محمدهاشم پورمولا^۲
(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۶/۱۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۲/۲۵)

چکیده

متعه در همه اقسام آن مانند متعه حج، متعه نکاح و متعه طلاق معنای نفع موقت و ناپایدار دارد. در پژوهش حاضر متعه طلاق که گاهی به غلط از آن به مهرالمتعه تعبیر شده است، از جهات گوناگون مفهوم‌شناسی، مصادیق، ادله دال بر شرعیت و تعیین وجوب یا استحباب آن، به صورت مقایسه بین دیدگاه شیعه و اهل سنت مورد بررسی قرار گرفته و بین ادله وجوب و استحباب آن جمع شده است. از آنجاکه در متون اسلامی همچون قرآن و احادیث از متعه تنها در مورد سبب جدایی طلاق سخن به میان آمده است، در پژوهش حاضر که با روش توصیفی - تحلیلی انجام شده، امکان متعه در دیگر اسباب جدایی، همچون فسخ، لعان، ارتداد و... نتیجه گرفته شده است. علی‌رغم دیدگاه مشهور که وضعیت مالی مرد را معیار تعیین کمیت متعه طلاق دانسته، در این پژوهش امکان در نظر گرفتن وضعیت مالی و کمال زن در تعیین کمیت متعه نیز بررسی شده است.

کلیدواژه‌ها: متعه طلاق، تفویض بضع، اسباب جدایی، مهرالمتعه.

۱. استادیار دانشگاه شیراز (نویسنده مسئول) / mrahimi2@gmail.com

۲. استادیار دانشگاه شیراز / pourmola@shirazu.ac.ir

طرح مسئله

متعه به ضم میم و سکون تاء اسمی است که از «تمتع» به معنای «انتفعت» (نفع بردم) گرفته شده است. در همه اقسام متعه از جمله «متعه نکاح»، «متعه طلاق» و... این معنا وجود دارد (طریحی، ۱۴۱۶ق، ۳۹۰/۴). جوهری ضمن مترادف دانستن کلمات «تمتع» و «استمتع» و اشاره به اقسام متعه مانند «متعه طلاق» و...، متعه را از آن مأخوذ دانسته است (جوهری، ۱۴۱۰ق، ۱۲۸۲/۳). راغب نیز در معنای متعه گفته است: «هر چیزی که به گونه‌ای مفید باشد، متاع و متعه است» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ۷۵۷).

کلمات «متاع» و «متعه» به معنای «آنچه قابل انتفاع است» می‌باشند، اما این انتفاع، اندک و ناپدار و موقتی است و پس از مدتی از بین می‌رود. این معنا در همه اقسام متعه، از جمله «متعه نکاح» و... به چشم می‌خورد (تعالبی، بی‌تا، ۳۲۸).

کلمه «متعه» به ضم میم و کسر آن استعمال شده است (قرشی، ۱۳۷۱ش، ۱۰۹/۳). کلمات «متاع» و «متاع» اسمهایی هستند که جانشین مصدر حقیقی یعنی «تمتع» می‌باشند (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۳۳۱/۸).

کلمه «متعه» در قرآن در معانی‌ای مانند «منفعت»، «زاد و توشه»، «بقاء» و «عطاء» به کار رفته است؛ مثلاً در آیه «مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (آل عمران، ۱۴) به معنای منفعت و در آیه «مَتَاعاً لَكُمْ وَ لِلسَّيَّارَةِ» (مائده، ۹۶) به معنای زاد و توشه و در آیه «فَأَمْتَعُهُ قَلِيلًا» (بقره، ۱۲۶) به معنای بقا و در آیه «مَتَاعاً بِالْمَعْرُوفِ» (بقره، ۲۳۶) به معنای عطا و بخشش استعمال شده است.

متعه در اصطلاح

متعه اقسامی مانند «متعه نکاح»، «متعه طلاق» و «متعه حج» دارد. متعه طلاق (مهرالمتعه) در اصطلاح یعنی مالی که شوهر به حسب توانگری و فقر خود پس از طلاق همسر خویش به وی می‌دهد تا در مدت عده از آن استفاده کند» (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۱۲۵/۷؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ۷۵۷ و ۷۵۸)؛ به عبارت دیگر متعه در مورد زنی صادق است که با مردی ازدواج کرده، اما در هنگام عقد مهریه وی ذکر نشده است و پیش از دخول طلاق داده می‌شود. در این صورت متناسب با وضع مادی زوج چیزی به آن زن داده می‌شود (حسینی روحانی، ۱۴۱۲ق، ۲۳۸/۵).

برخی از متعه طلاق به عنوان «مهرالمتعه» تعبیر نموده و در مقابل «مهرالسمی» و «مهرالمثل» آن را از اقسام سه‌گانه مهریه برشمرده‌اند (طاهری، ۱۴۱۸ق، ۱۶۲/۳؛ گرجی، ۱۳۸۳ش، ۱۱۵؛ محقق داماد، بی‌تا، ۲۶۳). در ماده ۱۰۹۴ قانون مدنی نیز از متعه طلاق به عنوان «مهرالمتعه» تعبیر شده و در آن آمده است که «برای تعیین مهرالمتعه، حال مرد از حیث غنا و فقر ملاحظه می‌شود».

با وجود این اطلاق عنوان «مهریه» بر متعه طلاق و برشمردن آن از اقسام مهریه درست نیست؛ زیرا در منابع فقهی شیعی و اهل سنت از متعه طلاق به «مهرالمتعه» تعبیر نشده و تنها اشاره شده است که در فرض ذکر نشدن مهریه در هنگام عقد، چنین زنی را «مفوضة البضع» می‌گویند و در فرض طلاق چنین زنی پیش از دخول، مستحق متعه است؛ از این رو متعه قسم مهر است، نه قسم آن. بدیهی است که قسم شیء نمی‌تواند قسم آن باشد. شهید اول گفته است: «عقد دائم بدون ذکر مهریه صحیح است؛ در این صورت در فرض دخول، زن مستحق مهرالمثل بوده و در فرضی که پیش از دخول طلاق داده شود، مستحق متعه می‌باشد» (شهید اول، ۱۴۱۰ق، ۱۸۳). محقق حلی نیز گفته است: «هر گاه زن مفوضه باشد، واجب نیست که مرد به خاطر عقد نکاح به وی مهریه بدهد و زن نیز حق ندارد که از مرد مطالبه مهریه کند؛ زیرا مهریه واجب نشده است؛ اما زن حق دارد که تعیین مقدار مهریه‌اش را درخواست کند». پس از آن گفته زنی که مفوضة البضع می‌باشد، مستحق متعه است (طوسی، ۱۳۸۷ق، ۲۹۵/۴).

ابن‌قدمه از فقهای حنبلی نیز گفته است: «پدر می‌تواند دخترش را به کمتر از مهرالمثل به ازدواج کسی درآورد و نیز تفویض و عدم ذکر مهریه آن دختر جایز است. در این صورت اگر آن دختر (مفوضة البضع) پیش از دخول طلاق داده شود، جز متعه مستحق چیزی نیست» (ابن‌قدمه، المغنی، بی تا، ۴۷/۸). وی پس از آن، افرادی چون عبدالله بن عمر، ابن عباس، حسن، عطاء، جابرین-زید، شافعی، زهری و... را از طرفداران این دیدگاه برشمرده است که نشانگر پذیرش اطلاق عنوان «متعه» بر «عطا» در فرض مزبور و عدم اطلاق عنوان مهر بر آن است.

از جمله اقسام متعه، متعه طلاق است که این تحقیق به آن اختصاص یافته است. از آنجاکه درباره این نوع متعه تحقیقی که همه ابعاد آن را مورد بررسی قرار داده و از دلایل و اقسام و احکام و معیارهای تشخیص آن و تفاوت دیدگاه امامیه و اهل سنت در این باره سخن بگوید وجود ندارد، این تحقیق به پرسشهایی مانند «آیا متعه مهر است؟»، «چه ادله‌ای بر مشروعیت متعه دلالت دارند؟»، «آیا آن ادله وجوب متعه را نتیجه می‌دهند یا استحباب آن را؟»، «مستحقان متعه چه کسانی هستند؟»، «آیا در متعه وضعیت مالی مرد ملاک است یا زن یا هر دوی آنها؟»، «آیا متعه به جداییهای از طریق طلاق اختصاص دارد یا جدایی از طرق دیگر چون فسخ، ارتداد، لعان و... را نیز در برمی‌گیرد؟» پاسخ گفته است.

تفویض و اقسام آن

تفویض مصدر باب تفعیل در لغت به معنای واگذاری کاری به دیگری یا اهمال و خودداری از آن است (ابوجیب، ۱۴۰۸ق، ۲۹۰). جوهری و ابن‌منظور گفته‌اند: «التفویض فی النکاح: التزیج بلا مهر» (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ۲۱۰/۷؛ جوهری، ۱۴۱۰ق، ۱۰۹۹/۳).

در اصطلاح شرع تفویض عبارت است از واگذار نمودن مهر یا بضع به یکی از زوجین یا فرد دیگری یا خودداری از ذکر مهر در عقد نکاح (سبزواری، بی تا، ۲/۲۲۰).

کلمه «المفوضه» به دو شکل اسم فاعل و اسم مفعول قابل تصور است. توجیه کاربرد آن به صورت اسم فاعل آن است که زن در فرض مزبور کار خودش را در مورد عدم مهریه به زوج یا ولی خویش واگذار می‌کند. ممکن است دلیل اسم فاعل بودن کلمه «مفوضه» آن باشد که زن در فرض مزبور، مهریه را مهمل و رها نموده است. کاربرد کلمه «المفوضه» به صورت اسم مفعول از آن روی است که در فرض مزبور ولی زن کار وی را به زوج او واگذار می‌کند. ممکن است دلیل کاربرد آن به صورت اسم مفعول آن باشد که مسئله مهریه به زن واگذار شده است تا اگر بخواهد آن را نفی کند یا نکند (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ۱۳/۴۱۴؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۸/۲۰۱).

تفویض بضع تنها در خصوص زن بالغه رشیده و اذن وی قابل قبول است؛ از این رو بر اساس تصریح علامه حلی، تفویض صغیره و سفیهه معنا ندارد و در صورت وقوع تفویض در مورد آنها توسط ولی و تحقق دخول، در اینکه آیا آن دو مستحق مهرالمثل هستند، اشکال و تردید وجود دارد (حلی، ۱۴۲۰ق، ۳/۵۶۳).

تفویض به دو نوع تفویض بضع و تفویض مهر تقسیم می‌شود. زنی که در هنگام عقد از مهریه اش سخنی به میان نمی‌آید، مفوضه‌البضع نامیده شده است که در برخی از فرضها باید به وی متعه داده شود.

تفویض مهر به معنای آن است که در هنگام عقد مهریه ذکر شود، اما از کمیت و مقدار آن سخن به میان نیاید؛ مثل آنکه زوج به زوجه بگوید: «تزوجتک علی أن یکون المهر ما شئت اوما شاء أحدنا» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ۴/۳۸۱). برخی از فقها به امکان و صحت تعیین مهریه توسط شخصی غیر از زوجین اشاره نموده‌اند (طباطبایی، ۱۴۰۹ق، ۲/۳۸۶). چنین زنی را مفوضه‌المهر گویند.

این قدامه از فقهای اهل سنت به تقسیم تفویض به دو نوع تفویض بضع و تفویض مهر اشاره نموده و در تعریف تفویض بضع گفته است: «تفویض بضع آن است که پدر، دختر باکره خویش را (بدون مهر) به ازدواج کسی درآورد یا آنکه زن یا ولی وی نکاح بدون مهر را اجازه دهند. تفویض مهریه آن است که زن به هر مقدار مهریه که ولی وی یا شوهرش یا فرد سومی تعیین کند، خودش را به ازدواج مردی درآورد. در فرض مزبور نکاح صحیح بوده و مهرالمثل واجب است» (ابن قدامه، المعنی، بی تا، ۸/۸۱).

اهل سنت از نکاحی به نام «نکاح التفویض» سخن به میان آورده و در تعریف آن گفته‌اند: «نکاح تفویض آن است که بدون ذکر مهر و یا اشاره به ساقط نمودن آن و نیز بدون اشاره به حکم

کسی برای آن انجام شود» (مبارزه فاسی، بی تا، ۱۵۸/۱). قید اخیر (بدون اشاره به حکم کسی) برای خارج کردن نکاح تحکیم است؛ زیرا نکاح تحکیم آن است که به حکم مرد یا زن یا فرد دیگری انجام شود (مغربی، ۱۴۱۶ق، ۱۹۸/۵؛ جزیری و دیگران، ۱۴۱۹ق، ۱۹۷/۴). نکاح تحکیم مورد قبول امامیه نیست. در تعبیری دیگر نکاح تحکیم عقدی است که خالی از لفظ و مهریه باشد. در این نکاح فردی تعیین می‌کند که دو نفر مثلاً با هم نکاح کنند. اما در تفویض نکاح، لفظ وجود دارد، ولی مهریه در آن ذکر نمی‌شود (جزیری و دیگران، ۱۴۱۹ق، ۱۹۷/۴).

دلایل مشروع بودن متعه طلاق

۱. کتاب

آیات چندی بر مشروعیت متعه طلاق دلالت دارند؛ از جمله:

الف) «لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ مَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرَهُ وَ عَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرَهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ» (بقره، ۲۳۶): اگر زنان را قبل از آمیزش جنسی یا تعیین مهر، (به عللی) طلاق دهید، گناهی بر شما نیست. (و در این موقع) آنها را (با هدیه‌ای مناسب) بهره‌مند سازید. آن کس که توانایی دارد، به اندازه توانایی‌اش و آن کس که تنگدست است، به اندازه خودش، هدیه‌ای شایسته (که مناسب حال دهنده و گیرنده باشد) بدهد و این بر نیکوکاران الزامی است.

این آیه مورد پذیرش و استناد همه مذاهب فقهی است؛ زیرا واژه «مَتَّعُوهُنَّ» در آن صراحت به متعه دارد.

«مس» کنایه از جماع بوده، در جمله «أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً» «فرض» به معنای تعیین اندازه است؛ یعنی هر گاه پیش از دخول و تعیین کمیت مهری که آن را بر خود واجب می‌کنید، همسر خود را طلاق دهید، زن مستحق متعه (مقداری از اموالتان) می‌باشد. کلمه «او» در جمله مزبور به معنای «حتی» یا «الّا» یا «و» است (سایس، بی تا، ۱۶۸).

ب) آیه «وَ لِلْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» (بقره، ۲۴۱): و برای زنان مطلقه، هدیه مناسبی لازم است (که از طرف شوهر پرداخت گردد). این، حقی است بر مردان پرهیزکار. بر اساس این آیه زن مطلقه قطع نظر از نوع طلاقش مستحق متعه است؛ زیرا در این آیه کلمات «متعه» و «متاع» مترادف هستند؛ از این رو فقهای اسلامی (اراکی، ۱۴۱۹ق، ۵۵۱؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ۳۷۵/۴؛ شافعی، ۱۴۰۳ق، ۳۲/۷؛ نووی، بی تا، ۳۸۹/۱۶؛ انصاری، ۱۴۱۲ق، ۱۰۲/۲) برای مشروعیت متعه طلاق به آن استناد نموده‌اند.

ج) آیه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكِ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمْتَعُكُنَّ وَ أُسْرَحُكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا» (احزاب، ۲۸): ای پیامبر، به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید، بیاید هدیه‌ای به شما دهم و شما را به طرز نیکویی رها سازم. آیه مزبور از موارد اختصاصی پیامبر ﷺ سخن می‌گوید؛ اما برخی از فقهای اسلامی از آن مشروعیت متعه طلاق را نتیجه گرفته و گفته‌اند: «أُمْتَعُكُنَّ» به معنای دادن متعه به زنان پیامبر ﷺ است» (قنوجی، ۱۴۱۲ق، ۷۵/۱۱؛ سبزواری نجفی، ۱۴۱۹ق، ۴۲۷).

استناد به آیه یادشده برای مشروعیت متعه طلاق در فرض تفویض بضع و طلاق پیش از تعیین مهریه و دخول، خالی از تردید و ایراد نیست؛ زیرا دادن متعه با ذکر مهریه در ضمن عقد قابل جمع است. از سویی در مورد زنان پیامبر ﷺ تفویض بضع که محل بحث متعه است، روی نداده است؛ از همین روی متعه مذکور در آیه با متعه مورد بحث متفاوت است؛ زیرا متعه در این آیه به معنای مطلق نفع (یعنی چیزی افزون بر مهریه و اسباب منزل) می‌باشد. ممکن است متعه مذکور در آیه از احکام خاص واجب بر پیامبر ﷺ باشد. اگر دیدگاه کسانی را بپذیریم که متعه را در هر نوع طلاقی، حتی طلاق خلع و مبارات، جاری می‌دانند، آیه دلیل بر مشروعیت متعه خواهد بود (فاضل مقداد، بی تا، ۲۳۹/۲).

برخی از مفسران «أُمْتَعُكُنَّ» را به معنای دادن مهر به طور کامل یا دادن چیزی افزون بر مهریه تفسیر کرده‌اند (سبزواری نجفی، ۱۴۱۹ق، ۴۲۷). در این صورت قید «دادن چیزی افزون بر مهریه» می‌تواند مؤید بر امکان استفاده مشروعیت متعه از آیه مورد بحث باشد.

د) آیه «إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ لَمْ تَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَتَّعُوهُنَّ وَسَرَاحًا جَمِيلًا» (احزاب، ۴۹): هنگامی که با زنان با ایمان ازدواج کردید و قبل از همبستر شدن آنها را طلاق دادید، عده‌ای برای شما بر آنها نیست که بخواهید حساب آن را نگاه دارید. آنها را با هدیه مناسبی بهره‌مند سازید و به طرز شایسته‌ای آنها را رها کنید.

منظور از «سراح جمیل» طلاقی است که همراه با محبت و احترام و از هر نوع خشونت، ظلم، ستم و تحقیر به دور باشد (مکارم شیرازی، ۱۴۲۱ق، ۳۰۶/۱۳). بر اساس برداشت دیگر، منظور از «سراح جمیل» آن است که آنچه را زوج به زوجه داده است، از وی مطالبه نکند (اندلسی، ۱۴۲۰ق، ۴۹۱/۸).

فعل «فَمَتَّعُوهُنَّ» در آیه مذکور به معنای «أَعْطَوْهُنَّ هَدِيَّةً مَنَاسِبَةً» به ایشان هدیه مناسب بدهید» (مکارم شیرازی، ۱۴۲۱ق، ۳۰۵/۱۳)، دلیل بر مشروعیت و حتی وجوب یا استحباب متعه است (مقدس اردبیلی، بی تا، ۵۹۷). البته اگر وجوب متعه مراد باشد، متعه مشروط به آن است که

زن مفوضه البضع بوده، پیش از دخول و تعیین مهر طلاق داده شود. می‌توان متعه را اعم از واجب و مستحب دانست. در این صورت در دلالت آیه بر مطلوب بودن متعه تردیدی نخواهد بود. مذاهب فقهی اهل سنت نیز، با وجود اختلاف دیدگاهشان در مورد وجوب یا استحباب متعه، مطلوب بودن متعه را از آیه مورد بحث نتیجه گرفته‌اند (سرخسی، ۱۴۰۶ق، ۶/۶؛ کاسانی، ۱۴۰۹ق، ۲/۲۷۴؛ ابن قدامه، المغنی، بی تا، ۴۸/۸).

آیه مزبور همچنین نشانگر آن است که زنی که پیش از دخول، طلاق داده شده است، عده ندارد (ابن عربی، بی تا، ۱۵۵۲/۳)؛ همچنین از آن بر می‌آید که طلاق فرع بر نکاح است؛ از این رو پیش از وقوع نکاح، طلاق صورت نمی‌گیرد (ملا حویث آل غازی، ۱۳۸۲ق، ۴۸۲/۵).

۲. سنت

روایات چندی بر مشروعیت متعه دلالت دارند؛ مثلاً اهل سنت به نقل از ابواسید ساعدی گفته‌اند: پیامبر ﷺ یکی از همسرانش موسوم به «جونیه» را به دلیل عدم تمکین طلاق داده و به ابواسید دستور داده است که دو لباس کتان سفید به او ببوشاند و وی را تحویل خانواده‌اش دهد (احمد بن حنبل، بی تا). با توجه به روایت مزبور اگر متعه مشروع نبود، پیامبر ﷺ به همسرش متعه نمی‌داد؛ از این رو متعه امری مجاز است.

امامیه نیز در این باره به روایاتی استناد نموده‌اند که آنها را مستفیض دانسته‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ۱۲/۲۳). برخی از روایات به وجوب متعه اشاره کرده‌اند؛ مثلاً ابوبصیر در تفسیر آیه «وَ لِلْمُطَلَّاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ» (بقره، ۲۴۱) گفته است که امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: «همانا متعه مطلقه واجب است» (طوسی، ۱۳۶۵ش، ۸/۱۴۱). در روایت دیگری در تفسیر آیه مذکور، امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: «منظور متعه زن پس از سپری شدن عده‌اش است که توانگر و فقیر به حسب توان خود آن را پرداخت می‌کنند» (همان، ۸/۱۴۰). هر دو روایت به مطلوب بودن متعه در مطلق طلاق اشاره دارند.

در برخی از روایات تعبیر وجوب (فریضه) متعه وجود ندارد؛ مثلاً در روایت حسنه‌ای آمده است: از امام صادق علیه السلام درباره مردی که زنش را پیش از دخول طلاق داده، پرسش شده است. حضرت در پاسخ فرموده‌اند: «در صورت تعیین مهریه آن زن، وی مستحق نصف آن می‌باشد و اگر برای آن زن مهریه‌ای تعیین نشده باشد، به وی متعه‌ای مشابه زنانی مانند خودش داده می‌شود» (همان، ۸/۱۴۲). امام رضا علیه السلام نیز فرموده‌اند: «هر کس پیش از دخول زنش را طلاق دهد، آن زن عده نخواهد داشت، اگر برای آن زن مهری تعیین نموده باشد، زن مستحق نصف آن خواهد بود. اگر مهریه‌ای برای آن زن تعیین نکرده باشد، طبق توان خودش باید مقداری اندک یا زیاد به وی متعه دهد» (مجلسی، ۱۳۶۳ش، ۱۰۰/۳۵۶).

در برخی از روایات امامیه درباره فلسفه اعطای متعه به زن مطلقه گفته شده است که اعطای متعه به زن، برای آن است که در فرض طلاق، غم و اندوه و ترس و زیان زیادی به زنان وارد شده و از ناحیه دشمنان خود مورد شماتت قرار می‌گیرند (طوسی، ۱۳۶۵ش، ۱۴۱/۸). این نوع روایات، حکمت حکم متعه را بیان می‌کنند نه علت آن را.

نقد و نظر

در جمع بین روایاتی که از وجوب متعه سخن می‌گویند و روایاتی که به وجوب آن اشاره نکرده و تنها از مطلوب بودن آن سخن گفته‌اند، می‌توان گفت: از آنجاکه در آیه «لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ مَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ» (بقره، ۲۳۶) متعه به تفویض بضع و وقوع طلاق پیش از دخول و تعیین مهر مشروط شده است، باید به دو نوع متعه، یعنی واجب و مستحب قائل شویم و بگوییم که در فرض وقوع طلاق مفوضه‌البضع پیش از دخول و تعیین مهرش، متعه واجب و در دیگر اسباب جدایی مستحب است. در صورت استفاده وجوب متعه از روایت «إِنَّ مَتْعَةَ الْمَطْلُوقَةِ فَرِيضَةٌ» (طوسی، ۱۳۶۵ش، ۱۴۱/۸)، کلمه «المطلقة» به مطلقه معهود و مذکور در آیه مورد بحث، یعنی زن مفوضه‌البضع که پیش از دخول و تعیین مهرش طلاق داده شده است، اشاره دارد.

۳. اجماع

از جمله دلایل مشروعیت متعه (مهرالمتعه) اجماع است که برخی از فقهای امامیه از جمله شیخ طوسی (قمی سبزواری، ۱۴۲۱ق، ۴۴۷)، صاحب ریاض (طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ۲۳/۱۲) و... به آن اشاره نموده‌اند. بدیهی است که اجماع مزبور در مقابل آیات و روایات که به آنها اشاره رفت، مدرکی است.

۴. لزوم خالی نبودن نکاح از عوض

فقهای اهل سنت با استناد به این دلیل گفته‌اند که طلاق در خصوص نکاحی انجام می‌شود که عوض داشته باشد؛ از این رو ممکن نیست که خالی از عوض باشد (ابن قدامه، المغنی، بی تا، ۴۸/۸). دلیل مزبور مقتضی آن است که در فرض مفوضه‌البضع بودن زن و غیرمدخوله بودن وی، اگر پیش از تعیین مهریه‌اش طلاق داده شود، مستحق متعه است.

زنان مستحق متعه در فقه امامیه

فقهای امامیه زنان مستحق متعه را به دو دسته ذیل تقسیم نموده‌اند:

الف) زن مطلقه‌ای که مفوضه‌البضع بوده، پیش از دخول و تعیین مهریه‌اش طلاق داده شود. در اینکه چنین زنی مستحق متعه است، اتفاق نظر وجود دارد؛ زیرا چنانچه گذشت، ادله انکارناپذیر کتاب و سنت بر آن دلالت دارند.

ب) زنانی که از طرقي غير از طلاق مانند فسخ نکاح توسط زوج، مرگ زوج، لعان توسط زوج، ارتداد زوج یا دیگر موارد از یکدیگر جدا می‌شوند. طلاق خلع و رضاع نیز از همین دسته‌اند؛ زیرا در طلاق خلع علت جدایی و طلاق هر دو نفر زوجین هستند و در رضاع عاملی غیر از زوجین موجب فراق و جدایی است؛ به عبارتی گاهی عامل و سبب جدایی زوج است، مانند فسخ نکاح توسط زوج و... و گاهی عامل و سبب جدایی هر دو نفر زوجین هستند، مانند طلاق خلع و گاهی عامل و سبب جدایی هیچ‌یک از زوجین نیستند، مانند رضاع.

در اینکه آیا افراد دسته دوم نیز مستحق متعه هستند یا نه، اختلاف نظر وجود دارد. مشهور فقهای امامیه این دسته از زنان را مستحق متعه و نیز مهر ندانسته‌اند (حسینی روحانی، ۱۴۱۲ق، ۱۶۹/۲۲).

در مقابل دیدگاه مشهور که از عدم استحقاق متعه و مهر زنان دسته اول سخن می‌گویند دو دیدگاه زیر حائز اهمیت هستند:

۱. وجوب متعه به همه زنان دسته دوم: علامه حلی از جمله فقهای است که به این دیدگاه گرایش نشان داده است (حلی، ۱۴۱۳ق، ۱۶۱/۷).

۲. تفصیل در سبب مفارقت بین زوجین: بر اساس این تفصیل اگر زوج عامل و سبب جدایی باشد، مثل آنکه نکاح توسط وی فسخ شود و...، زن مستحق متعه است. همچنین اگر زوجین عامل و سبب جدایی باشند، مثل آنکه طلاق خلع صورت گیرد، زن مستحق متعه است؛ اما اگر خود زن عامل مفارقت و جدایی باشد، مستحق متعه نخواهد بود.

شیخ طوسی (از طرفداران این دیدگاه) گفته است: «در مواردی که جدایی به سبب زوج از طرقي مانند طلاق، لعان، ارتداد و اسلام روی داده است، اگر جدایی به سبب طلاق باشد، به دلیل عموم آیه، زن مستحق متعه است؛ اما اگر جدایی به خاطر لعان یا ارتداد یا ترک اسلام زوج باشد، برخی گفته‌اند متعه واجب است؛ زیرا جدایی به سبب زوج روی داده است. وجوب متعه از نظر من قوی است. گرایش به اینکه به خاطر فقد دلیل، زوج به دادن متعه ملزم نیست، نیز درست می‌باشد. اما اگر زن سبب جدایی باشد، مثل آنکه زن مرتد شود یا اسلام را ترک کند... یا در مرد عیبی یافته و به همین خاطر نکاح را فسخ کند، یا آنکه مرد در زن عیبی یافته و به همین سبب نکاح را فسخ کند، گرچه در فرض مزبور مرد اقدام به فسخ نکاح کرده، اما زن نیز تدلیس نموده و از این روی فسخ به سبب زن روی داده است؛ در چنین مواردی زن مستحق متعه نیست. اگر مردی ناتوانی جنسی داشته باشد، زن وی می‌تواند با او زندگی کند؛ برخی گفته‌اند زن مستحق متعه است و گروه دیگری گفته‌اند وی مستحق متعه نیست که دیدگاه ایشان صحیح است. اگر طرفین عامل و سبب جدایی باشند، مانند طلاق خلع، از آنجاکه خلع یک نوع طلاق است، دادن متعه به زن واجب است؛ اما اگر فردی بیگانه غیر از زوجین عامل و سبب جدایی زوجین باشد، مثل آنکه همسر

زوج، دختر صغیره‌ای باشد که مادر زوج یا دیگر خویشان وی که به سبب رضاع موجب حرمت می‌شوند، به وی شیر داده، در این صورت زن صغیره بر مرد حرام شده و ایشان از هم جدا می‌شوند؛ چنین موردی حکم طلاق خلع را دارد که در آن جانب زوج بر زوجه غلبه دارد؛ زیرا در فرض عدم دخول به دلیلی که گذشت، نصف مهریه به زوج برمی‌گردد؛ از این رو مثل آن است که زوج وی را طلاق داده است؛ از همین روی باید به زن متعه پیردازد» (طوسی، ۱۳۸۷ق، ۳۲۰/۴).

علامه حلی پس از نقل عبارات پیشین شیخ گفته است: «سخن شیخ نشان می‌دهد که وی در خصوص وجوب متعه برای جداییهایی مانند لعان و مشابه آن تردید دارد؛ اما دیدگاه درست‌تر از نظر من وجوب متعه در فرض مزبور است» (حلی، ۱۴۱۳ق، ۱۹۲/۷).

شیخ در کتاب *الخلافا* از تفصیل مزبور دست کشیده و به دیدگاه مشهور (انحصار وجوب متعه به فرض طلاق) گرایش پیدا کرده و گفته است: «هر جدایی که بین زوجین صورت گیرد، خواه مرد سبب جدایی باشد یا زن یا فرد بیگانه و یا آنکه هر دو آنها سبب جدایی از یکدیگر باشند، متعه واجب نیست» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ۴۰۰/۴).

دیدگاه مشهور که وجوب متعه را به مفوضه بودن زن و طلاق وی پیش از دخول و تعیین مهر محدود نموده، بهترین دیدگاه است؛ زیرا با ادله مشروعیت متعه که به آنها اشاره رفت و در آنها متعه به طلاق و تفویض بضع و عدم دخول منوط شده است، سازگاری بیشتری دارد. در عین حال در هر موردی غیر از آنچه مشهور به آن اشاره نموده، به عبارتی در همه افراد دسته دوم، دادن متعه مستحب است. تعدی از طلاق به غیر از طلاق از دیگر اسباب جدایی یک نوع قیاس مردود است که با اصول مذهب شیعه همخوانی ندارد. از سویی در دیگر موارد جدایی، اصل برائت ذمه زوج از دادن متعه است.

برخی از روایات، به لزوم دادن متعه حتی در فرض عدم دخول تصریح نموده‌اند؛ مثلاً امام باقر علیه السلام فرموده‌اند: «متعة النساء واجبة دخل بها او لم يدخل» (ابن بابویه، ۴۱۳ق، ۵۰۷/۳). این نوع روایات بر استحباب حمل شده‌اند. فیض کاشانی به دلیل واژه «واجبة» حمل مزبور را مشکل دانسته و به همین دلیل احتیاط را در هر حال مطلوب دانسته است (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ۴۸۸/۲۴).

نقد و نظر

از آنجاکه در برخی روایات آمده است که زن مدخوله در فرض عدم تعیین مهریه‌اش تنها مستحق مهرالمثل بوده، مستحق متعه نیست، دیدگاه فیض کاشانی که به دلیل واژه «فریضة» حمل روایات متعه بر استحباب را مشکل دانسته است، منطقی نیست؛ زیرا وجوب متعه با استحباب آن قابل جمع است و بین آنها تنافی وجود ندارد؛ بلکه برخی از فقها گفته‌اند که درباره اختصاص وجوب

متعّه به زن مطلقهٔ مفوضهٔ البضع که مدخوله نبوده و مهریه‌اش تعیین نشده است، اجماع وجود دارد (خوانساری، ۱۴۰۵ق، ۳۹۹/۴).

زنان مستحق متعه در فقه اهل سنت

مذاهب فقهی اهل سنت در مورد زنان مستحق و مشمول متعه اختلاف نظر دارند؛ زیرا برخی از ایشان همانند فقهای امامیه، متعه را تنها در مورد زنی که پیش از دخول و تعیین مهریه‌اش طلاق داده شده است، واجب دانسته و در دیگر موارد، متعه را مستحب دانسته‌اند. برخی از ایشان دادن متعه به هر زن مطلقه‌ای را -گرچه مدخوله باشد- مستحب دانسته‌اند؛ اما در مورد زن مطلقه غیرمدخوله که مهریه‌اش تعیین شده است، متعه را لازم ندانسته و تنها همان مقدار تعیین شده برای مهریه را لازم دانسته‌اند. همه مذاهب فقهی اهل سنت در اینکه زن غیرمدخوله که مهریه‌اش تعیین نشده، مستحق متعه است، اجماع دارند (ریان، بی تا، ۳۱۴/۱). احمدبن حنبل در یکی از دو دیدگاهش، عبدالله بن عمر، ابن عباس، حسن، عطاء، جابر بن زید، شعبی، زهری، نخعی، ثوری، شافعی، اسحاق، ابو عبید و اصحاب رأی به آن گرایش دارند (ابن قدامه، الشرح الکبیر، بی تا، ۸۸/۸).

زنانی که از دیدگاه فقه اهل سنت مستحق متعه نیستند

از دیدگاه فقه اهل سنت زنان ذیل مستحق متعه نیستند:

۱. زنانی که نکاح ایشان به دلایلی چون لعان و عیوبی مانند جنون، جذام و ناتوانی جنسی فسخ می‌شود.
 ۲. زنی که طلاق خلع داده شده است؛ زیرا موجب متعه، یعنی درد فراق و جدایی در مورد وی بی‌معناست.
 ۳. زنی که مهریه‌اش تعیین شده و پیش از دخول طلاق داده شده است؛ زیرا چنین زنی نصف مهریه تعیین شده را می‌گیرد.
 ۴. زنی که برای جدایی و طلاق مخیر شده، چنان‌که طلاق و جدایی را برگزیند، مستحق متعه نیست (همان).
- برخی از فقهای اهل سنت در مورد هر مطلقه‌ای و نیز در مورد زنی که با وی لعان شده است، متعه را لازم دانسته‌اند (آبی ازهری، بی تا، ۳۶۵/۱؛ ابن جزی، بی تا، ۲۵۲؛ قرطبی، بی تا، ۱۰۰۸/۲). برخی از ایشان گفته‌اند در فرض تفویض بضع و طلاق زن پیش از دخول و تعیین مهر، وی مستحق نصف مهرالمثل است، نه متعه. احمدبن حنبل در یکی از دو دیدگاهش به آن گرایش دارد. دلیل وی برای لزوم نصف مهرالمثل آن است که نکاح زن مفوضهٔ البضع صحیح بوده، در فرض

وقوع طلاق پس از دخول، زن مستحق مهرالمثل است، بدیهی است که اگر طلاق وی پیش از دخول صورت گیرد، مستحق نصف مهرالمثل است (ابن قدامه، المغنی، بی تا، ۸/۸۸).

وجوب یا استحباب متعه از منظر فقه امامیه

با وجود عدم اختلاف در اصل مشروعیت متعه، فقهای مذاهب اسلامی در خصوص واجب یا مستحب بودن آن اختلاف نظر دارند. فقهای امامیه در خصوص وجوب متعه در فرض تفویض بضع و طلاق در حالت عدم تعیین مهریه و عدم دخول اتفاق نظر دارند؛ اما در خصوص وجوب یا استحباب متعه در دیگر موارد اختلاف نظر دارند:

۱. وجوب دادن متعه در همه اسباب جداییها

برخی از فقهای امامیه به وجوب دادن متعه به همه زنانی که به اسبابی مانند طلاق، لعان، ارتداد، فسخ، موت زوج، رضاع و... از همسر خود جدا می‌شوند، باور دارند. علامه حلی به این دیدگاه گرایش نشان داده است (حلی، ۱۴۱۳ق، ۷/۱۶۱).

صاحب جواهر گفته است: «چه بسا همان‌گونه که دادن متعه به زن مفوضه‌البضع که پیش از دخول و تعیین مهریه‌اش طلاق داده شده، واجب است، دادن متعه به زنی که هر دو سبب جدایی هستند، مانند خلع و نیز زنی که به سبب فرد سومی از شوهرش جدا شده نیز واجب باشد؛ بلکه مختار عالم فاضل (علامه حلی) در مختلف الشیعه همین است و حتی ظاهر محکی از شیخ در المبسوط نشانگر آن است که وی به این دیدگاه گرایش نموده است؛ اما هیچ‌یک از فقهای ما در این دیدگاه ایشان را همراهی نکرده‌اند. دیدگاه مزبور در منابع اهل سنت مطرح شده و جز تنقیح مناط دلیلی بر آن نداریم» (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۳۱/۵۸). با وجود این، شهرت و اجماع وجوب متعه را به زن مفوضه‌البضع که پیش از دخول و تعیین مهریه‌اش طلاق داده شده، محدود دانسته است (همان).

تنقیح مناط اگر یقینی باشد، می‌تواند مقابل شهرت و اجماع منقول قرار گیرد؛ اما از آنجاکه شهرت و اجماع مورد اشاره صاحب جواهر، برگرفته از جمله «لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً» (بقره، ۲۳۶) است که در آن به انحصار لزوم متعه به زن مفوضه‌البضع که پیش از دخول و تعیین مهریه‌اش طلاق داده شده، تصریح گردیده است. تنقیح مناط مؤید تسری متعه به دیگر اسباب جدایی نخواهد بود.

کاشف الغطاء نیز در این باره گفته است: «بعضی از فقهای ما متعه را برای هر نوع فسخی که تنها از ناحیه زوج یا هر دو نفر زوجین ایجاد شده، واجب دانسته‌اند؛ اما دیدگاه یاد شده ضعیف است» (کاشف الغطاء، ۱۴۱۲ق، ۲۲۲).

در برخی از روایات به وجوب متعه برای هر زنی که طلاق داده شده، حکم شده است؛ مثلاً امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: «إِنَّ مَتْعَةَ الْمَطْلُوقَةِ فَرِيضَةٌ» (طوسی، ۱۳۶۵ ش، ۱/۸؛ در مقابل، احادیث دیگری وجوب متعه را به فرض تفویض بضع و وقوع طلاق پیش از دخول و تفویض مهر محدود نموده‌اند (مجلسی، ۱۳۶۳ ش، ۳۵۶/۱۰۰).

در جمع بین دو دسته از روایات یادشده باید گفت که روایات مطلق مانند «إِنَّ مَتْعَةَ الْمَطْلُوقَةِ فَرِيضَةٌ» را باید بر مقید، یعنی فرض تفویض بضع و وقوع طلاق پیش از دخول و تفویض مهر حمل کنیم. حمل این نوع روایات بر استحباب نیز ممکن است؛ زیرا با توجه به آنکه «ال» در «المطلقة» عهد است، وجوب متعه به مطلقه معهوده، یعنی مطلقه‌ای که با توجه به آیه ۲۳۶ سوره بقره، مفوضه‌البضع بوده و پیش از دخول و تعیین مهریه طلاق داده شده، محدود است؛ اما در دیگر موارد دادن متعه مستحب می‌باشد.

۲. تفصیل بین اسباب مختلف در جدایی

برخی از فقهای امامیه در مورد متعه زن در اسباب مختلف جدایی به تفصیل قائل هستند: بر اساس این تفصیل اگر زوج عامل و سبب جدایی باشد، مثل آنکه نکاح توسط وی فسخ شود و...، متعه زن واجب است؛ همچنین اگر زوجین عامل و سبب جدایی باشند، مثل آنکه طلاق خلع سبب جدایی ایشان باشد، متعه زن واجب می‌باشد؛ اما اگر خود زن عامل مفارقت و جدایی باشد، دادن متعه به وی واجب نیست. شیخ در *المبسوط* به این دیدگاه گرایش دارد (طوسی، ۱۳۸۷ ق، ۴/۳۲۰)؛ اما در کتاب *الخلافا* از تفصیل مزبور دست کشیده و به دیدگاه مشهور (انحصار وجوب متعه به فرض تفویض بضع و وقوع طلاق پیش از دخول و تعیین مهریه) گرایش نموده و گفته است که بزرگانی مانند احمد بن ادریس اشعری قمی و... همین دیدگاه را دارند (طوسی، ۴۰۷ ق، ۴/۴۰۰).

با توجه به ضعف دو دیدگاه قبل، می‌توان گفت در فرض تفویض بضع و وقوع طلاق پیش از دخول و تعیین مهریه زن، متعه واجب و در دیگر انواع طلاق و نیز دیگر اسباب جدایی بین زوجین، دادن متعه، مستحب است.

دلایل امامیه برای وجوب متعه زن مفوضه البضع که پیش از دخول و تعیین مهریه‌اش طلاق داده شده

فقهای امامیه با استناد به دلایل ذیل، دادن متعه به زن مفوضه‌البضعی را که پیش از دخول و تعیین مهریه‌اش طلاق داده شده است، واجب دانسته‌اند:

۱. آیه «وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرَهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرَهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ»

(بقره، ۲۳۶).

در آیه مذکور، «مَتَّعُوهُنَّ» فعل امر است. از سویی صیغه امر حقیقت در وجوب است (شریف مرتضی، ۱۴۱۷ق، ۳۳۵؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ۳۷۵/۴؛ قمی سبزواری، ۱۴۲۱ق، ۴۴۷)؛ از این رو با توجه به ماقبل آیه، در فرض تفویض بضع و وقوع طلاق پیش از دخول و تعیین مهریه زن، متعه واجب است.

۲. آیه «إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَتَّعُوهُنَّ وَسَرَّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا» (احزاب، ۴۹). در این آیه نیز با همان بیان آیه قبل، یعنی فعل «مَتَّعُوهُنَّ» وجوب متعه در فرض تفویض بضع و وقوع طلاق پیش از دخول و تعیین مهریه زن، نتیجه گرفته می‌شود (شریف مرتضی، ۱۴۱۷ق، ۳۳۵).

۳. آیه «وَالْمُطَلَّقاتُ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ» (بقره، ۲۴۱)؛ و برای زنان مطلقه، هدیه مناسبی لازم است (که از طرف شوهر، پرداخت گردد) این، حقی است بر مردان پرهیزکار.

گرچه مقتضای «المطلقات» نشانگر وجوب متعه در مورد هر مطلقه‌ای است و از همین روی برخی از فقهای اهل سنت وجوب متعه برای هر زن مطلقه‌ای را از آن نتیجه گرفته‌اند، استدلال مزبور درست نیست؛ زیرا زن مطلقه‌ای که قبل از طلاق و دخول، مهریه‌اش تعیین شده است، از عموم آیه خارج بوده و متعه به وی تعلق نمی‌گیرد. از سویی دادن متعه به زن مطلقه مدخوله واجب نیست. اگر این آیه و آیه «وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرَهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ» (بقره، ۲۳۶) همزمان نازل شده باشند، این آیه به وسیله آیه ۲۳۶ سوره بقره تخصیص خورده است؛ اما اگر این آیه پیش از نزول آیه قبل نازل شده باشد، آیه یادشده منسوخ خواهد بود (کاظمی، ۱۳۶۵ش، ۲۵۵/۳)؛ در عین حال حمل آیه مورد بحث بر متعه واجب و مستحب ممکن است. این نوع حمل در تفاسیری مانند الکشاف (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ۲۸۹/۱) و انوار التنزیل (بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ۲۵۱/۱) نیز به چشم می‌خورد. در این صورت آیه مورد بحث بر وجوب متعه به زن مفوضه‌البضع که پیش از دخول و تعیین مهرش طلاق داده شده است و استحباب متعه به دیگر مطلقات دلالت دارد.

شیخ از آیه مذکور وجوب متعه را نتیجه گرفته است (طوسی، ۱۴۰۷ق، ۳۷۵/۴) این امر گرایش ایشان را به دیدگاه وجوب متعه به هر مطلقه‌ای که در مسوط وی نقل شده است (طوسی، ۱۳۸۷ق، ۳۲۰/۴) تقویت می‌کند؛ اما عبارت ایشان در الخلاف (طوسی، ۱۴۰۷ق، ۴۰۰/۴) در رجوعش به دیدگاه مشهور - که وجوب متعه را به زن مفوضه‌البضع که پیش از دخول و تعیین مهرش طلاق داده شده است، منحصر می‌دانند - تصریح دارد.

۴. برخی از روایات: روایات زیادی بر وجوب متعه برای زن مفوضه‌البضع که پیش از دخول و تعیین مهرش طلاق داده شده است، دلالت دارند؛ مثلاً امام رضا علیه السلام فرموده‌اند: «هر کس پیش از

دخول زنش را طلاق دهد، آن زن عده نخواهد داشت. اگر برای آن زن مهری تعیین نموده باشد، زن مستحق نصف آن خواهد بود. اگر مهریه‌ای برای آن زن تعیین نکرده باشد، طبق توان خودش باید مقداری اندک یا زیاد به وی متعه دهد (مجلسی، ۱۳۶۳ش، ۳۵۶/۱۰۰).

جمله «یمتعها بشيء قلّ أو کثر» در روایت امام رضا علیه السلام که پیش از این گذشت، جمله خبری است، اما معنای انشا می‌دهد و از سویی جملات خبری در افاده انشا از جملات انشایی تأکید بیشتری دارند؛ از این رو از جمله مزبور می‌توان وجوب متعه زن مفوضه البضعی را که پیش از تعیین مهریه و دخول طلاق داده شده است، نتیجه گرفت.

۵. اجماع: صاحب مدارک به این دلیل اشاره نموده و گفته است: «در مورد اختصاص وجوب متعه به زن مطلقه مفوضه البضع که مدخوله نبوده و مهریه‌اش تعیین نشده، اجماع وجود دارد» (خوانساری، ۱۴۰۵ق، ۳۹۹/۴).

وجوب یا استحباب متعه از دیدگاه فقه اهل سنت

علی‌رغم اتفاق در مشروع بودن متعه، فقهای اهل سنت در خصوص استحباب یا وجوب متعه اختلاف نظر دارند. می‌توان دیدگاه ایشان را به شکل ذیل مورد بررسی قرار داد:

۱. متعه زن مفوضه البضع که پیش از دخول و تعیین مهریه‌اش طلاق داده شده است

فقهای اهل سنت درباره متعه چنین زنی دو دیدگاه دارند:

اول: وجوب متعه: برخی از فقهای اهل سنت، در فرض مزبور متعه را واجب دانسته‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ۱۲۳/۲). ابوحنیفه، اوزاعی، حمادبن ابی سلیمان و اصحاب وی و نیز شافعی به این دیدگاه گرایش دارند (صیمری، ۱۴۰۸ق، ۳۵۹/۲؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ۳۷۴/۴). احمدبن حنبل در یکی از دو دیدگاهش، عبدالله بن عمر، ابن عباس، حسن، عطاء، جابر بن زید، شعبی، نخعی، زهری، ثوری، ابو عبید و اصحاب رأی نیز به این دیدگاه گرایش دارند (ابن قدامه، *الشرح الکبیر*، بی‌تا، ۸۸/۸). احمدبن حنبل در دیدگاه دیگرش به وجوب نصف مهرالمثل باور دارد (همان). این گروه برای اثبات وجوب متعه در فرض مزبور به آیات سه‌گانه‌ای که پیش از این به آنها اشاره شد، استناد نموده‌اند (ابن قدامه، *الشرح الکبیر*، بی‌تا، ۸۸/۸؛ جصاص، ۱۴۰۵ق، ۱۳۸/۲).

علاوه بر آیات گذشته، ایشان «لزوم خالی نبودن نکاح از عوض» را دلیل وجوب متعه دانسته و گفته‌اند که طلاق در نکاحی انجام می‌شود که عوض داشته باشد (ابن قدامه، *المعنی*، بی‌تا، ۴۸/۸). از آنجاکه طبق فرض، مهریه زن مفوضه البضع پیش از دخول و طلاق وی تعیین نشده است، به ناچار متعه، عوض آن می‌باشد.

دوم: استحباب متعه: برخی از فقهای اهل سنت، دادن متعه به زن مفوضه البضعی را که پیش از دخول و تعیین مهریه‌اش طلاق داده شده است، مستحب دانسته‌اند. ابن ابی لیلی، مالک بن انس و لیث

(ابن قدامه، الشرح الکبیر، بی تا، ۸۸/۸؛ صیمری، ۱۴۰۸ق، ۳۵۹/۲) و ابوزناد (شریف مرتضی، ۱۴۱۷ق، ۳۳۵) به این دیدگاه گرایش دارند؛ مثلاً ابن ابی لیلی و ابوزناد گفته اند: «متعّه واجب نیست. اگر زوج بخوهد می تواند متعه بدهد و اگر بخوهد می تواند از دادن آن خودداری کند. هیچ کس نباید او را به دادن متعه مجبور سازد» (شریف مرتضی، ۱۴۱۷ق، ۳۳۵؛ جصاص، ۱۴۰۵ق، ۱۳۷/۲)؛ همچنین مالک بن انس و لیث گفته اند: «هیچ کس به دادن متعه مجبور نمی شود؛ خواه مهریه زن ذکر شده باشد و یا ذکر نشده باشد و خواه زن مدخوله باشد یا غیرمدخوله؛ بلکه متعه چیزی است که سزاوار است زوج آن را به زن بدهد و زوج به دادن آن مجبور نمی شود» (همان).

دلایل فقهای اهل سنت که به استحباب دادن متعه طلاق به زن مفوضه البضع باور دارند

۱. جمله «حَقًّا عَلَی الْمُحْسِنِينَ» در آیه «وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَی الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ وَعَلَی الْمُقْتَرِ قَدْرَهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَی الْمُحْسِنِينَ» (بقره، ۲۳۶)؛ زیرا در جمله مزبور، متعه بر سبیل احسان و تفضل بیان شده است. از سویی احسان و تفضل واجب نیست (ابن قدامه، الشرح الکبیر، بی تا، ۸۸/۸).

نقد و نظر: دلیل یادشده منطقی نیست؛ زیرا احسان و تفضل با وجوب منافاتی ندارد و با وجوب و نیز با استحباب قابل جمع است. از سویی عبارت مزبور می تواند دلیل وجوب متعه باشد؛ زیرا کلمه «حقاً» به معنای واجب است که صفت متاعاً یا مفعول مطلق فعل محذوف «حق» می باشد (جرجانی، ۱۴۰۴ق، ۳۳۵/۲). از سویی کلمات «متاع» و «متعّه» معانی یکسانی دارند. در تأیید امکان استفاده وجوب از جمله یادشده، جصاص گفته است: «در الفاظ ایجاب، لفظی تأکیدکننده تر از «حقاً» وجود ندارد» (جصاص، ۱۴۰۵ق، ۱۳۷/۲). از سویی اختصاص کلمه «علی» برای معنای وجوب که برخی به آن تصریح نموده و آن را از کلمات وجوب برشمرده اند (طوسی، ۱۴۰۷ق، ۳۷۵/۴؛ سرخسی، ۱۴۰۶ق، ۶۳/۶) دلالت جمله مزبور در وجوب متعه در فرض مورد بحث را تقویت می کند.

۲. با توجه به جمله «حَقًّا عَلَی الْمُحْسِنِينَ» اگر دادن متعه واجب بود، محدود به محسنین نمی شد و همه اعم از محسن و غیرمحسن به دادن متعه توصیه می شدند (ابن قدامه، الشرح الکبیر، بی تا، ۸۸/۸).

نقد و نظر: جمله مزبور می تواند دلیل بر وجوب متعه بوده، بر آن تأکید کند؛ زیرا این جمله اعطای متعه را از شرایط تحقق احسان برمی شمرد و می فرماید همه افراد باید با دادن متعه در شمار محسنین قرار گیرند. از سویی «جمله مزبور برای برانگیختن عواطف خیرخواهانه در مردم است تا به این واجب الزام آور عمل کنند» (مکارم شیرازی، ۱۴۲۱ق، ۱۸۹/۲)؛ همچنین چنان که

گذشت، حرف جر «علی» از کلمات وجوب است و کاربرد جمله مزبور در وجوب متعه را تقویت می‌کند.

در توجیه دیگری می‌توان گفت که این جمله تنها به محسنین خطاب کرده است تا شرافت محسنین را مورد توجه قرار دهد. طبرسی گفته است: «گرچه حکم مزبور (دادن متعه) بر همه واجب است، اما ذکر خصوص نیکوکاران و محسنین به‌خاطر شرافت و احترام آنهاست، نه آنکه بر غیرنیکوکاران واجب نباشد. از آیه استفاده می‌شود که نیکی کردن و نیکوکار بودن (که دادن متعه از مصادیق آن می‌باشد) بر همه لازم است» (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ۲/۱۲۳).

در توجیه دیگری می‌توان گفت که در جمله مزبور، عطا کننده متعه پیش از آنکه متعه دهد، محسن و نیکوکار نامیده شده است؛ چنان‌که در حدیث «من قتل قتیلًا فله سلبه» (ابن‌ابی‌جمهور، ۱۴۰۵ق، ۱/۴۰۳) پیامبر ﷺ کسانی را که هنوز کشته نشده‌اند، «قتیل» نامیده‌اند.

۳. با توجه به جمله «حَقًّا عَلَی الْمُتَّقِینَ» در آیه «وَلِلْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَی الْمُتَّقِینَ» (بقره، ۲۴۱): «و برای زنان مطلقه، هدیه مناسبی لازم است (که از طرف شوهر، پرداخت گردد) این، حقی است بر مردان پرهیزکار»، اگر دادن متعه واجب بود، تنها از متقین خواسته نمی‌شد که به زنان مطلقه متعه دهند؛ بلکه از همه مردم خواسته می‌شد که به دادن متعه اقدام کنند (ریان، بی‌تا، ۱/۳۱۴ و ۳۱۵).

نقد و نظر: با همان بیانی که در آیه قبل گذشت، در دلالت جمله مزبور بر وجوب متعه در فرض مورد بحث تردیدی نیست؛ زیرا آیه، دادن متعه را از شرایط تحقق تقوا دانسته است و به این وسیله احساسات مردم را برای انجام این کار خوب برمی‌انگیزد؛ از سویی کلمات «حَقًّا» و «علی» کاربرد این جمله را در معنای وجوب تقویت می‌کنند.

۲. وجوب یا استحباب متعه دیگر زنان از دیدگاه فقه اهل سنت

در مورد وجوب یا استحباب متعه به زنان دیگر غیر از زن مفوضه‌البضع که پیش از دخول و تعیین مهریه‌اش طلاق داده شده است، نیز مذاهب فقهی اهل سنت اختلاف نظر دارند؛ زیرا:

۱. برخی از ایشان دادن متعه را به هر زن مطلقه‌ای، جز زنی که طلاق خلع و مبارات داده شده و نیز زنی که مورد لعان واقع شده است، واجب دانسته‌اند. زهری، سعیدبن جبیر و ابوالعالیه از طرفداران این دیدگاه هستند (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ۲/۱۲۲).

۲. برخی از ایشان گفته‌اند دادن متعه به هر زن مطلقه‌ای -جز زن مطلقه‌ای که پس از تعیین مهریه‌اش و پیش از دخول طلاق داده شده- واجب است. در فرض مزبور زن مستحق متعه نیست؛ بلکه نصف مقداری که برای مهریه‌اش تعیین شده است، به وی داده می‌شود. عبدالله بن عمر، نافع، عطاء و شافعی به این دیدگاه گرایش داشته‌اند. در این فرض دادن متعه به زنی که پس از تعیین مهریه‌اش و پیش از دخول طلاق داده شده، مستحب است (همان).

معیار و ضابطه تعیین مقدار متعه زن از دیدگاه امامیه

برای تعیین کمیت و مقدار متعه از دیدگاه امامیه احتمالات زیر قابل تصور هستند:

۱. ملاک بودن وضعیت مالی شوهر

ملاک مزبور مورد پذیرش مشهور است و بر اساس آن، مهرالمثل و متعه را متفاوت دانسته‌اند؛ زیرا در تشخیص میزان مهرالمثل، زن ملاک است، اما در تعیین مقدار متعه، مرد ملاک می‌باشد (ابن-ادریس حلی، ۱۴۱۰ق، ۵۸۴/۲). آیه ۲۳۶ سوره بقره «وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدْرَهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ» این دیدگاه را تقویت می‌کند؛ زیرا در جمله «مَتَّعُوهُنَّ» فاعل مذکر است و «هن» که مفعول فعل است، به زنان اشاره دارد.

احادیثی نیز این دیدگاه را تأیید می‌کنند؛ مثلاً امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: «إِذَا طَلَّقَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا فَلَهَا نِصْفُ مَهْرِهَا فَإِنْ لَمْ يَكُنْ سَمَى لَهَا مَهْرًا فَمَتَّاعٌ بِالْمَعْرُوفِ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدْرَهُ» (مجلسی، ۱۳۶۳ش، ۳۵۷/۱۰۰).

اجماع که برخی از فقها آن را ادعا نموده‌اند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۵۵/۳۱)، نیز می‌تواند دلیلی بر درستی این دیدگاه باشد.

۲. ملاک بودن وضعیت مالی شوهر و وضعیت مالی و ظاهری زن

بر اساس این ضابطه، وضعیت مالی زوجین در تعیین مقدار متعه نقش دارد. شیخ طوسی این معیار را پذیرفته و در عین حال از دیدگاه اول به عنوان «دیدگاه اقوی» تعبیر نموده و گفته است: «از دیدگاه ما، وضعیت یا حال مرد و زن هر دو معتبر هستند و برخی گفته‌اند: به دلیل آیه «وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدْرَهُ» وضع مالی شوهر ملاک است؛ همین دیدگاه اقوی است» (طوسی، ۱۳۸۷ق، ۲۹۵/۴).

۳. ملاک بودن وضع مالی و کمال زن

برخی از فقهای اهل سنت وضعیت زن از نظر توانگری و فقر و زیبایی را ملاک تعیین مقدار متعه وی دانسته‌اند (همان). این دیدگاه مورد پذیرش فقهای امامیه نیست؛ زیرا برخلاف کتاب، سنت و اجماع است. ضابطه مزبور دیدگاه شافعی را بیان می‌دارد که متعه را بدل مهریه زن دانسته است. از سویی در مهر، وضع و حال زن ملاک است (شافعی، ۱۴۰۳ق، ۷۱/۵).

پذیرش دیدگاهی که حال مالی زوج را ملاک می‌داند، با لزوم معتبر دانستن وضعیت مالی و کمال زن (دیدگاه سوم) قابل جمع است؛ زیرا روایاتی مؤید آن هستند؛ مثلاً ابوبصیر از امام صادق علیه السلام درباره مردی که پیش از دخول همسرش را طلاق داده، پرسش کرده است و حضرت در پاسخ فرموده‌اند: «... فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فَرَضَ لَهَا شَيْئًا فَلِيَمْتَعَهَا عَلَى مَثَلِ مَا يَمْتَعُ مِثْلَهَا مِنَ النِّسَاءِ» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ۵۹۲/۱۱).

جمع بین دیدگاه اول و دیدگاه سوم در صورتی قابل توجیه است که بر اساس دیدگاه اول که حال زوج را معتبر می‌داند، منظور از حال زوج را وضعیت مالی وی در زمان اعطای متعه بدانیم؛ همان‌گونه که حال زن از نظر شرافت و پستی متفاوت است (خوانساری، ۱۴۰۵، ق، ۳۹۹/۴).

معیار و ضابطه تعیین مقدار متعه زن از دیدگاه اهل سنت

در خصوص معیار و ضابطه تعیین مقدار متعه، دو دیدگاه ذیل در فقه اهل سنت حائز اهمیت هستند:

۱. معیار بودن وضع مالی زوج

این معیار به دلیل آیه «وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرَهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرَهُ» مورد تأیید بوده، معیار اقوی می‌باشد (نوی، بی تا، ۳۹۱/۱۶؛ سرخسی، ۱۴۰۶، ق، ۱۱۲/۶).

۲. معیار بودن وضع مالی و کمال زن

دلیل این معیار آن است که متعه بدل از مهر است؛ زیرا اگر در نکاح مهر ذکر شده باشد، نوبت به متعه نمی‌رسد. از سویی در مهریه در نظر گرفتن وضعیت زن ملاک است؛ لذا در متعه نیز باید وضعیت وی لحاظ شود (نوی، بی تا، ۳۹۱/۱۶).

کرخی گفته است: «تنها در متعه مستحبی وضعیت مالی زوج ملاک است؛ اما در متعه واجب وضعیت (مالی و کمال) زن ملاک می‌باشد؛ زیرا متعه جایگزین مهرالمثل است. از سویی در مهرالمثل وضعیت زن ملاک می‌باشد؛ در متعه نیز باید وضعیت زن ملاک و معیار باشد» (سرخسی، ۱۴۰۶، ق، ۶۳/۶).

اقسام زوج از نظر پرداخت متعه

با توجه به اقوی بودن ملاک قرار گرفتن وضعیت مالی زوج، زوج به سه نوع غنی، متوسط الحال و فقیر تقسیم شده و برای هر یک، دادن چیزی به عنوان متعه توصیه شده است؛ مثلاً زوج ثروتمند یک مرکب یا لباس قیمتی یا ده دینار به زن می‌دهد؛ زوج متوسط الحال پنج دینار می‌پردازد و زوج فقیر یک انگشتر یا مالی شبیه به آن به زن می‌دهد (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ق، ۳۴۷/۵).

برخی از فقهای مذاهب فقهی اهل سنت از سی دینار به عنوان رقم تعیین شده برای متعه سخن گفته‌اند؛ اما این رقم درست نیست؛ زیرا در آیه «وَلِلْمُطَلَّاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ» کلمه متاع شامل درهم نیست. تعیین متعه با لباس از افرادی مانند سعید بن مسیب، عطا، حسن و شعبی روایت شده است. ابن عباس بهترین متعه را خادم، حد متوسط آن را پوشاک و پایین‌ترین درجه آن را هزینه زندگی دانسته است (سرخسی، ۱۴۰۶، ق، ۶۳/۶).

آنچه در عناوین متعه گذشت، الزام در انحصار آنها نیست؛ زیرا عرف بر حسب زمان و مکان و شأن زوج، متفاوت است و از همین روی می‌توان چیزهای دیگری را به عنوان متعه لحاظ نموده، به زن پرداخت کرد.

نتیجه

۱. از آنجاکه متعه طلاق ماهیت مهر را ندارد و در منابع فقهی شیعی و اهل سنت از آن به «مهریه» تعبیر نشده، به کاربردن تعبیر مهرالمتعه برای آن نادرست است. برخی از فقهای اهل سنت، چون احمدابن حنبل - در یکی از دو قولش - چون به بدل بودن متعه طلاق از مهریه باور دارند، زن مفوضه البضعی را که پیش از دخول و تعیین مهریه اش طلاق داده شده است، مستحق نصف مهرالمثل دانسته‌اند، نه متعه.

۲. از جمله دلایل اختلاف نظر فقهای شیعه و اهل سنت در مورد وجوب یا استحباب متعه طلاق، آن است که ایشان درباره اینکه آیا حقیقت فعل «متعهن» در آیات دال بر شرعیت متعه طلاق وجوب است یا استحباب، اختلاف نظر دارند. از سویی اینکه در جملات «حَقًّا عَلٰی الْمُحْسِنِينَ» و «حَقًّا عَلٰی الْمُتَّقِينَ» از ادله متعه طلاق، از محسنین و متقین درخواست شده است که به دادن متعه اقدام کنند، این تصور را ایجاد کرده که دادن متعه در فرض مزبور مستحب است نه واجب؛ حال آنکه جملات مزبور با وجوب متعه منافاتی ندارند؛ زیرا حرف جر «علی» کلمه وجوب است و از سویی به تصریح برخی از مفسران کلمه حَقًّا مؤکدترین کلمه وجوب است. از طرفی جملات مزبور برای تحریک مردم برای انجام کارهای نیک و خیرخواهانه از جمله متعه طلاق بیان شده‌اند و منافی وجوب متعه طلاق نیستند.

۳. زن مفوضه البضع که پیش از دخول و تعیین مهریه اش طلاق داده شده است، تنها مصداق متعه نیست؛ بلکه همان‌گونه که برخی از فقهای متقدم تصریح نموده‌اند، دیگر اسباب جدایی چون موت، ارتداد زوج، لعان و... نیز می‌توانند به نحو استحباب از مصادیق متعه باشند.

۴. دیدگاه مشهور فقهای شیعه و اهل سنت که وضع مالی مرد را معیار تعیین کمیت متعه طلاق دانسته‌اند، با دیدگاهی از اهل سنت که وضع مالی و کمال زن را در تعیین میزان متعه شرط می‌داند، می‌تواند قابل جمع باشد؛ چه آنکه روایاتی آن را تأیید می‌کنند.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
- آبی ازهری، صالح عبدالسمیع، جواهر الاکلیل، بی جا، بی نا، بی تا.
- ابن ابی جمهور احسائی، محمد بن علی، عوالمی الثالثی، قم، سیدالشهداء، ۱۴۰۵ق.
- ابن ادریس حلی، محمد بن منصور، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.
- ابن بابویه، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.
- ابن جزی، محمد بن احمد، القوانین الفقهیة، بی جا، بی نا، بی تا.
- ابن عربی، محمد بن عبدالله، احکام القرآن، بی جا، بی نا، بی تا.
- ابن قدامه، عبدالله بن احمد، الشرح الکبیر، بیروت، دارالکتب العربی، بی تا.
- همو، المعنی، بیروت، دارالکتب العربی، بی تا.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دارصادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.
- ابوجیب، سعدی، القاموس الفقهی لئمة و اصطلاحاً، دمشق، دارالفکر، چاپ دوم، ۱۴۰۸ق.
- احمد بن حنبل، مسند، بیروت، دارصادر، بی تا.
- اراکی، محمدعلی، کتاب النکاح، قم، نورنگار، ۱۴۱۹ق.
- اندلسی، ابوحيان محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، تحقیق: صدقی محمد جمیل، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۰ق.
- انصاری، زکریا بن محمد، فتح الوهاب شرح منهج الطلاب، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۲ق.
- بحرانی، یوسف بن احمد، الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۵ق.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزیل و اسرار التأویل، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.
- ثعالبی، عبدالملک بن محمد، فقه اللغة، بیروت، دارالکتب العلمیة، بی تا.
- جرجانی، سیدامیر ابوالفتوح، آیات الاحکام، تهران، نوید، ۱۴۰۴ق.
- جزیری، عبدالرحمن و دیگران، الفقه علی المذاهب الاربعة و مذهب اهل البیت، بیروت، دارالتقلین، ۱۴۱۹ق.
- جصاص، احمد بن علی، احکام القرآن، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۴۱۰ق.
- حسینی روحانی، سیدمحمدصادق، فقه الامام الصادق علیه السلام، قم، مدرسه الامام جعفر الصادق علیه السلام، چاپ سوم، ۱۴۱۲ق.

- حلی، حسن بن یوسف، *تحریر الاحکام الشرعیة علی مذهب الامامیه*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۰ق.
- همو، *مختلف الشیعه*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.
- خوانساری، احمد بن یوسف، *جامع المدارک*، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۴۰۵ق.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *مفردات الفاظ القرآن*، تحقیق: صفوان عدنان داوودی، دمشق، دارالقلم؛ بیروت، الدار الشامیة، ۱۴۱۲ق.
- ریان، احمدطه، *فقه الاسرة*، بی جا، بی نا، بی تا.
- زمخشری، محمود بن عمر، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت، دارالکتب العربی، چاپ سوم، ۱۴۰۷ق.
- سائیس، محمدعلی، *تفسیر آیات الاحکام*، بی جا، بی نا، بی تا.
- سبزواری نجفی، محمد بن حبیب، *ارشاد الازهان الی تفسیر القرآن*، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۹ق.
- سبزواری، محمدباقر بن محمد مؤمن، *کفایة الاحکام*، اصفهان، مهدوی، بی تا.
- سرخسی، محمد بن احمد، *المبسوط*، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۶ق.
- شافعی، محمد بن ادريس، *الام*، بیروت، دارالفکر، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
- شریف مرتضی، علی بن حسین، *الناصریات*، تهران، رابطه الثقافة و العلاقات الاسلامیة، ۱۴۱۷ق.
- شهید اول، محمد بن مکی، *اللمعة الدمشقیة*، بیروت، دارالتراث؛ الدار الاسلامیة، ۱۴۱۰ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی، *الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة*، قم، کتابفروشی داوری، ۱۴۱۰ق.
- همو، *مسالك الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام*، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۳ق.
- صیمری، مفلح بن حسن، *تلخیص الخلاف*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ق.
- طاهری، حبیب الله، *حقوق مدنی*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۸ق.
- طباطبایی، سیدعلی، *الشرح الصغیر فی مختصر النافع*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ق.
- همو، *ریاض المسائل*، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۸ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، ناصرخسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲ش.
- طریحی، فخرالدین، *مجمع البحرین*، تحقیق: سید احمد حسینی، تهران، کتابفروشی مرتضوی، ۱۴۱۶ق.
- طوسی، محمد بن حسن، *الخلاف*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ق.
- همو، *المبسوط فی فقه الامامیة*، تهران، المكتبة المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة، چاپ سوم، ۱۳۸۷ق.
- همو، *تهذیب الاحکام*، تهران، دارالکتب الاسلامیة، چاپ چهارم، ۱۳۶۵ش.

- فاضل مقداد (سیوری حلی)، مقداد بن عبدالله، *کنز العرفان فی فقه القرآن*، قم، بی نا، بی تا.
- قرشی، سیدعلی اکبر، *قاموس قرآن*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ ششم، ۱۳۷۱ ش.
- قرطبی، محمد بن احمد، *تفسیر القرطبی*، قاهره، دارالشعب، بی تا.
- قمی سبزواری، علی بن محمد، *جامع الخلاف و الوفاق*، قم، زمینه سازان ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه، ۱۴۲۱ ق.
- قنوجی، محمدصدیق بن حسن خان، *فتح البیان فی مقاصد القرآن*، بیروت، المكتبة العصرية، ۱۴۱۲ ق.
- کاسانی، ابوبکر بن مسعود، *بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع*، پاکستان، المكتبة الحبیبة، ۱۴۰۹ ق.
- کاشف الغطاء، حسن بن جعفر، *انوار الفقاهة کتاب النکاح*، نجف، مؤسسه کاشف الغطاء، ۱۴۱۲ ق.
- کاظمی، جواد بن سعید، *مسالك الافهام الی آیات الاحکام*، تهران، کتابفروشی مرتضوی، چاپ دوم، ۱۳۶۵ ش.
- کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، قم، دارالحديث، ۱۴۲۹ ق.
- گرجی، ابوالقاسم، *آیات الاحکام*، تهران، میزان، چاپ دوم، ۱۳۸۳ ش.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، *بحار الانوار*، تهران، اسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۶۳ ش.
- محقق کرکی، علی بن حسین، *جامع المقاصد فی شرح القواعد*، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ق.
- محقق داماد، سیدمصطفی، *بررسی فقهی حقوقی خانواده - نکاح و انحلال آن*، قم، بی نا، بی تا.
- مغربی، محمد بن محمد، *مواهب الجلیل*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۶ ق.
- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، *زبدة البیان فی احکام القرآن*، تهران، المكتبة الجعفریة لإحياء الآثار الجعفریة، بی تا.
- مکارم شیرازی، ناصر، *الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل*، قم، مدرسة الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۴۲۱ ق.
- ملا حویش آل غازی، عبدالقادر، *بیان المعانی*، دمشق، مطبعة الترقی، چاپ اول، ۱۳۸۲ ق.
- میاره فاسی، محمد بن احمد، *الاتقان فی شرح تحفة الحکام المعروف بشرح میاره*، بی جا، دارالمعرفة، بی تا.
- نجفی، محمدحسن، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ هفتم، ۱۴۰۴ ق.
- نووی، یحیی بن شرف، *المجموع شرح المهذب*، بیروت، دارالفکر، بی تا.